

طبقه‌بندی دانش (سیاسی) در جهان اسلام

مجله علوم سیاسی، ش ۲۸، زمستان ۱۳۸۳
طبقه‌بندی یا تقسیم‌بندی علوم از دوران باستان امر رایجی بوده است. ارسطو در این میان بنیان گذار تقسیم مشهوری بود، که دیگران تا حد زیادی از وی پیروی کرده، یا آن را تکمیل نمودند. هر متفکر و اندیشمندی بر حسب پیش فرض‌ها و اهمیتی که به علمی خاص می‌داده، طبقه‌بندی ویژه‌ای از علوم ارائه نموده است. پیش فرض* و ارزش‌دوره‌های** دانشمندان را با کمی تأمل می‌توان در نوع طبقه‌بندی دانش نزد ایشان مشاهده کرد. به طور مثال کسی که برای علوم عقلی یا شرعی اهمیت خاصی قائل است، در طبقه‌بندی دانش‌ها نیز به شکلی رفتار می‌نماید که این اولویت سنجی مشهود باشد. همچنین میزان ارزش نهادن به علم سیاست، از نوع طبقه‌بندی علوم و کیفیت جای دادن سیاست در این بین، مشخص می‌شود.

بحث طبقه‌بندی دانش سیاسی بدون ذکر طبقه‌بندی دانش به معنای عام آن، میسر نیست؛ چرا که قبل از هر چیز باید جایگاه دانش سیاسی در بین دیگر دانش‌های بشری مشخص شود. در این بین، تقسیم حکمت به دو قسم حکمت نظری و حکمت عملی از اهمیت فوق‌العاده‌ای برخوردار می‌باشد. هرچند افلاطون از تقسیم فوق‌بندی به میان نیاورده، اما این تفکیک که به ارسطو منتسب است، مبنای طبقه‌بندی علوم در جهان اسلام قرار گرفت. در فلسفه کلاسیک که عقل نظری از عقل عملی تفکیک می‌شد، ارجاع به نظم طبیعت و مطابقت نظام سیاسی با نظم کیهانی و همچنین طبیعی بودن جامعه مفروض تلقی می‌شد. اما کانت عقل نظری را بالکل از عقل عملی جدا نمود و مدرکات عقل عملی را دستورهای قاطع عقلانی انگاشت. او سیاست ماکیاولیستی را اساساً سیاست نمی‌دانست، چون مشمول فرامین قاطع عقل عملی نمی‌شد. به هر حال، در مقاله حاضر به شکل مختصر به طبقه‌بندی دانش‌ها به طور کلی می‌پردازیم، ولی سعی می‌کنیم نقطه تمرکز را بر دانش‌های سیاسی قرار دهیم. فید "جهان اسلام" نیز به این نکته اشاره دارد که طبقه‌بندی‌های ارائه شده در این محیط بررسی می‌شوند؛ خواه ارائه کننده اعتقادی به اسلام داشته باشد یا نه.

هدف تدوین این مقاله توصیف و تحلیل طبقه‌بندی دانش سیاسی در جهان اسلام است. در این راستا ابتدا به اهمیت بحث حاضر و ارتباط آن با روش‌شناسی می‌پردازیم. سپس معیارهای تقسیم‌بندی دانش سیاسی و جایگاه آن در علوم بشری را مطرح می‌نماییم. طرح این عوامل، مطالعه عمیق‌تر انواع طبقه‌بندی‌ها در جهان اسلام را میسر می‌سازد. طبقه‌بندی دانش سیاسی در جهان اسلام را به ترتیب تاریخی مرور خواهیم کرد، اما بر اساس معیارهای طبقه‌بندی ارائه شده، زمینه تحلیل تقسیم‌بندی علوم و جایگاه دانش سیاسی در آن بین فراهم می‌شود. بنابراین مقاله با تحلیلی بر مباحث قبل به پایان خواهد رسید.

فرضیه این مقاله آن است که مهم‌ترین معیار در تقسیم دانش سیاسی اسلام در دوران قدیم، نسبت عقل و نقل می‌باشد. به طور کلی مبنای فکری اندیشمندان اسلامی در نوع طبقه‌بندی علوم نزد ایشان انعکاس دارد. بر این اساس، هر متفکری بر اساس مبنای اندیشه‌ای خود- و در این بین نسبت عقل و نقل- به مبحث طبقه‌بندی علوم می‌پردازد.

اهمیت طبقه‌بندی دانش‌های سیاسی

دانش سیاسی از یک طرف در دل دانش‌های دیگر قرار می‌گیرد، و از طرف دیگر خود به زیر شاخه‌هایی تقسیم می‌شود. از آنجا که بحث طبقه‌بندی علوم آینه تمام‌نمای اندیشه دانشوران به شمار می‌رود، به عنوان سنگ‌زیربنای مباحث دیگر قابل طرح می‌باشد. پیش فرض‌ها و انگاره‌های هر اندیشمندی به نوعی در مبحث طبقه‌بندی علوم قابل مشاهده است. چگونگی طراحی طبقه‌بندی علوم و جای دادن دانش‌های سیاسی در ذیل آن، بر اساس معیارهایی صورت می‌پذیرد که گاه شفاف، و گاه دیگر مکنون می‌باشد. اهمیت طبقه‌بندی علوم و دانش‌های سیاسی را از سویی دیگر می‌توان در ارتباط آن با فلسفه علم و روش‌شناسی جستجو نمود. فرهنگ فلسفه کمبریج فلسفه علم و رابطه آن با روش‌شناسی را چنین توضیح می‌دهد:

«فلسفه علم شاخه‌ای از فلسفه است که بر بررسی نقادانه علوم، روش‌ها و نتایج آنها تمرکز دارد. روش‌شناسی به عنوان شاخه‌ای از فلسفه علم، با معرفت‌شناسی مرتبط است. روش‌شناسی به دنبال کشف روش‌هایی است که به وسیله آنها علوم در جایگاه حقایق مربوط به جهان قرار می‌گیرند، و بنابراین روابط ادعا شده برای این روش‌ها را به بحث می‌گذارد. مهم‌ترین علایق روش‌شناسی عبارتند از: مطالب

* Presupposition

** Value- judgment

مربوط به نظریه‌های مقبول در علم، ماهیت ارتباط بین اثبات و فرضیه، و درجه‌ای که نسبت به آن ادعاهای علمی توسط داده‌های مشاهده‌ای ابطال شود.^۱

پس روش شناسی شاخه‌ای از فلسفه علم است که میزان اعتبار و عدم اعتبار فضایی یک علم را تعیین می‌کند. بر این اساس است که می‌توان گفت طبقه‌بندی علوم نیز از علائق روش شناسی بیگانه نیست، و به نحوی آنها را در آینه خویش منعکس می‌نماید. اگر تاریخ علم از حیث معرفت شناسی و روش شناسی را به دوره‌های خاصی همانند علوم قدیم (قیاسی)، علوم اسلامی، علوم جدید (استقرایی) و علوم معاصر تقسیم کنیم^۲، فراز و نشیب روشهای عقلی، نقلی و علمی (تجربی) را می‌توانیم در میث طبقه‌بندی علوم مشاهده نماییم. پس به همان میزان که معرفت شناسی و روش شناسی آگوست کنت (و مکتب اثبات گرایی) از معرفت شناسی و روش شناسی ارسطو و متفکران اسلامی دوره میانه متمایز است، طبقه‌بندی آنها از علوم نیز با هم تفاوت دارد. به همین میزان طبقه‌بندی علوم نزد مسلمانان نیز از معرفت شناسی و روش شناسی خاص آنها تأثیر می‌پذیرد. احمد پاشا در این زمینه می‌نویسد:

«طبقه‌بندی علوم از موضوعاتی است که کوشش متفکران در باب فلسفه علم را- با توجه به مراحل قدیم و اسلامی و جدید و معاصرش به یک میزان- نیاز دارد. مقصود از طبقه‌بندی علوم، ارزیابی آنها بر حسب موضوع و یافتن نقاط مشترک و غیر مشترک به حسب موضوع و روش، و ارتباط آنها با توجه به چارچوب کلی می‌باشد. پس طبقه‌بندی، عملی روش شناختی است.^۳»

غرض از مباحث و نقل قول‌های فوق آن بود که نسبت روش شناسی با فلسفه علم از یک سو، و با مسأله طبقه‌بندی از سوی دیگر آشکار شود. روش شناسی شاخه‌ای از فلسفه علم است، که مبنای اصلی طبقه‌بندی علوم را تشکیل می‌دهد.

حال اگر این خط کلی را بخواهیم در طبقه‌بندی علوم اسلامی و جایگاه سیاست در این بین دنبال نماییم، بر اساس فرضیه پژوهش می‌توانیم به دو مسأله اصلی اشاره کنیم:

الف- تأثیر مبنای فکری اندیشمندان در طبقه‌بندی دانشهای اسلامی و دیدگاه ایشان نسبت به سیاست (به شکل عام)،

ب- نسبت عقل و نقل و تأثیر آن در طبقه‌بندی دانشهای اسلامی (به شکل خاص).

مسائل روش شناسانه فوق را می‌توان در شریعت مداران و عقل گرایان به شکل خاص مقایسه نمود. به طور مثال غزالی- همان گونه که خواهیم دید- بر اساس مبنای نظری خود، به نحوی علوم را طبقه‌بندی می‌کند که فلسفه و فلسفه سیاسی به حاشیه رانده شود. برعکس، فیلسوفی که تفکر عقلی را مبنای پژوهش و معیار صدق گزاره‌های خود قرار می‌دهد، علوم و دانشها را به گونه‌ای طبقه‌بندی می‌کند که روش شناسی و معرفت شناسی خاص خویش در آن جلوه نماید.

هم عرض قرار گرفتن اندرزنامه با شریعت نامه نویسی و فلسفه سیاسی نیز بحثی لفظی محسوب نمی‌شود. به بیان دیگر یکی از مصادیق نزاع‌های روش شناسانه، سه گانه یا دوگانه قلمداد کردن حوزه‌های فوق است. روزتال بر اساس نگرشی خاص- همان گونه که اشاره خواهد شد- به تثلیث فوق معتقد است.^۴

کسی هم که به هم عرض بودن اندرزنامه نویسی با شریعت نامه و فلسفه سیاسی اعتقادی نداشته باشد، مبنای استدلالهای او را مخدوش می‌سازد.^۵ تقسیم‌بندی علوم امری ذوقی و استحصانی نیست، که به راحتی بتوان از کنار آن گذشت. رضا داوری بر این اساس، معیار مؤسس بودن فارابی را دیدگاه جامع وی نسبت به میث طبقه‌بندی علوم می‌داند.^۶ اهمیت طبقه‌بندی دانش (و در اینجا دانش سیاسی) در آن است که مباحثی محتوایی را به همراه دارد.

^۱ Robert Audi(Editor). *The Cambridge Dictionary of Philosophy* (U.K: Cambridge University Press, ۱۹۹۵) p۷۰۰.

^۲ احمد فزاد باشا. "ابستمولوجیا العلم و منهجیته فی التراب الاسلامی" فی: نصر محمد عارف. *قضايا المنهجیة فی العلوم الاسلامیة و الاجتماعیة (القاهرة: المعهد العالمی للفکر الاسلامی، ۱۴۱۷ هـ) ص ۲۳.*

^۳ المصدر. ص ۲۷.

^۴ Erwin I.J.Rosenthal. *Political Thought in Medieval Islam*. (U.K: Cambridge University press, ۱۹۶۲) pp۱-۱۰.

و سید جواد طباطبایی. ابن خلدون و علوم اجتماعی (تهران: طرح نو، ۱۳۷۴) ص ۲۵.

^۵ داود فیرحی. قدرت، دانش مشروعیت در اسلام (تهران، نشر ن، ۱۳۷۸) صص ۲۷-۳۱.

^۶ رضا داوری اردکانی، فارابی: مؤسس فلسفه اسلامی، چاپ سوم (تهران: پژوهش گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی،

۱۳۶۲) ص ۱۵۵.

معیارهای طبقه‌بندی دانش‌های سیاسی

قبل از آن که در بند بعد انواع طبقه‌بندی دانش سیاسی در جهان اسلام را به بحث گذاریم، ضروری است ملاکهای طبقه‌بندی این دانش‌ها را گوشزد نماییم. فایده تقدم این بحث آن است که توصیف تاریخی خود از موضوع طبقه‌بندی را می‌توانیم با معیارهای مشخصی به بوته تحلیل و نقد گذاریم.

شاید مهم‌ترین معیار در این بین، نسبت علوم عقلی و شرعی (و نسبت عقل و وحی) باشد. تعریف عقل و تعیین میزان کارآمدی آن نزد هر اندیشمند، نسبت فوق را مشخص می‌کند. فارابی و ابن سینا با اقتدا به فلاسفه یونان، مشرب عقلی را در دانش سیاسی اسلام بنیان نهادند. موفقیت فارابی در این باب، او را مفتخر به لقب "معلم دوم" نمود. هدف او جمع بین آرای افلاطون و ارسطو (الجمع بین رایي الحكیمین) بود. اولویت دادن به عقل، لوازم خاصی در طبقه‌بندی دانش‌های سیاسی دارد. اصالت یافتن فلسفه سیاسی نزد کندی، فارابی، ابن سینا، مسکویه و امثال ایشان از باب اتفاق نبوده است. از دیدگاه آنها فلسفه سیاسی در صدر دانش‌های سیاسی، و فقه سیاسی در ذیل آن قرار می‌گیرد. همان گونه که در طبقه‌بندی فارابی خواهیم دید، قضاوت و داوری وی درباره جایگاه رفیع فلسفه سیاسی بدان دلیل است که طبق مشرب فلاسفه یونان، این فلسفه است که امکان برافکندن پرده و راهیابی به عالم مثل را می‌دهد. برعکس، کسانی که فلسفه سیاسی و تأملات عقلانی را مورد بی‌مهری قرار داده‌اند، به میث طبقه‌بندی علوم (و از جمله سیاست) به گونه‌ای نگریسته‌اند که گویا عقل مستقل جایگاه خاصی در علوم ندارد. در تقسیم‌بندی شریعت گرایان از علوم، فلسفه جای خود را به دیگر علوم می‌دهد، و بنابراین تأملات عقلی در سیاست نیز بی‌معنا می‌شود. به طور مثال غزالی اندیشه فارابی و ابن سینا را نظام مند، ولی بدعت و کفر و یا لافل امری بیهوده می‌داند.^۱

جریان فکری دیگری که بسیار مهم و قابل توجه است، حکمت اشراق (بین سالهای ۵۴۵ تا ۵۸۱ هـ. ق.) با نمایندگی شیخ شهاب الدین سهروردی می‌باشد. او علاوه بر احیای سنت اجداد، بر آن بود که روشی در مقابل روشهای پیشین اتخاذ نماید. این خط فکری که عکس العملی در مقابل استدلال گرایان منطقی ارسطو به شمار می‌رود، بعدها در افکار و تألیفات برخی فلاسفه و اهل فرهنگ و ادب مشرق زمین انعکاس پیدا کرد. وی همه علوم را بر اساس اکتسابی یا فطری بودن آنها طبقه‌بندی می‌کند. از دیدگاه وی، علم- النفس (روانشناسی) ذیل الهیات مطرح می‌شود؛ هرچند قصد او ارائه طبقه‌بندی جدیدی در مقابل طبقه-بندی فلاسفه منشاء نبود.

در خصوص اندیشه‌های سیاسی و اجتماعی در اسلام، شاید بتوان در کنار گرایشهای عقلی، نقلی و اشراقی، از گرایش دیگری با عنوان گرایش علمی نام برد. ابن خلدون در عین حال که از علوم عقلی و نقلی سخن می‌گوید، ثقل مباحث خود را بر روشهای علمی و تجربی می‌گذارد و از این جهت از دیگر اندیشمندان اسلامی متمایز می‌شود. وی علاوه بر عقل حسی (تمییزی) و عقل نظری، از عقل تجربی نیز نام می‌برد.^۲

معیارهای فوق بر اساس روش‌های مختلف معرفت در عرض یکدیگر قرار می‌گیرند. پس همان گونه که برای رسیدن به شناخت، راههای مختلف عقل و نقل و شهود و حس وجود دارد، می‌توان طبقه‌بندی علوم در جهان اسلام را بر این اساس تحلیل نمود. علاوه بر این معیار می‌توان طبقه‌بندی علوم (و از جمله علوم سیاسی) در جهان اسلام را بر اساس تقدم و تأخر تاریخی ارائه کرد. سجادی پس از ذکر طبقه‌بندی ارسطویی از اقسام دانش، می‌نویسد:

«به هر حال میانی دیگر همراه با توسعه علوم عقلی در طبقه‌بندی مطرح گردید. مثلاً طبقه‌بندی به اعتبار قوای ذهنی، طبقه‌بندی به اعتبار خارج و عین، و یا طبقه‌بندی به اعتبار موضوع که معنویات و مادیات را در بردارد. به هر حال طبقه‌بندی ارسطویی که مبنای کار بود با افزوده شدن علوم اسلامی و شعبات مختلف آن و نیز معرفت دینی و عرفانی کامل‌تر شد، و در قرن چهارم، بیشتر علما علوم را به دو دسته دانشهای عربی و دانشهای نخستین یا دانشهای غیر عربی تقسیم کردند.»^۳

بنابراین علاوه بر ملاکهای مذکور می‌توان به معیارهای دیگری در طبقه‌بندی علوم- از جمله طبقه‌بندی دانش‌ها به علوم عربی و غیر عربی- نیز توجه نمود.

طبقه‌بندی دانش از دیدگاه ارسطو

^۱ ابو حامد الغزالی، مجموعه رساچل. (بیروت: دارالفکر، ۱۴۲۱ هـ) ص ۵۴۲.

^۲ عبدالرحمن بن خلدون. مقدمه. ترجمه محمد پروین گنابادی (تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۵) صص

۸۶۴-۸۶۶.

^۳ سید جعفر سجادی. فرهنگ علوم فلسفی و کلامی (تهران: امیر کبیر، ۱۳۷۵) ص ۴۳۰.

مبحث طبقه‌بندی علوم در جهان اسلام که از الکندی و سپس فارابی آغاز شد، ریشه در طبقه‌بندی دانش نزد ارسطو دارد. بدین جهت قبل از پرداختن به اندیشمندان جهان اسلام، از طبقه‌بندی ارسطو یاد می‌کنیم. ارسطو علوم را به علوم نظری و عملی، و بنابر قول دقیق‌تر به علوم نظری، عملی و فنی (یا شعری) تقسیم می‌کند.^۱ غایت علوم نظری معرفت به خاطر معرفت است، و اقسام آن عبارتند از:

- ۱- علم الهی یا مابعدالطبیعه که از وجود - من حیث هو وجود- بحث می‌کند،
- ۲- ریاضیات که از مقدار بحث می‌کند، و اقسام آن عبارتند از: حساب، هندسه، فلکیات و موسیقی.

- ۳- طبیعیات: که از متحرک و محسوس بحث می‌کند و اقسام آن عبارت است از: علم طبیعت، علم آثار علویه، علم کون و فساد، علم نبات و حیوان، علم نفس، علم طب و علم کیمیا. علوم عملی در عرض علوم نظری قرار می‌گیرند، و سه قسم دارند:
- ۱- اخلاق: که موضوع آن افعال فردی انسان است،
- ۲- تدبیر منزل: که موضوع آن افعال جمعی انسان در منزل است،
- ۳- سیاست: که موضوع آن افعال انسان در جامعه می‌باشد.

غایت علوم شعری، تدبیر اقوال انسان است، و به سه قسم تقسیم می‌شوند:

- ۱- شعر: که موضوع آن اقوال انسان است به صورت نظم،
- ۲- خطابه: که موضوع آن اقوال انسان است که به صورت خیال حاصل شود،
- ۳- جدل: که موضوع آن تحقق بخشیدن و قانع کردن است.

طبقه‌بندی ارسطو از انواع دانش-که همان گونه که خواهیم دید- مبنای طبقه‌بندی دانشمندان اسلامی در دوره میانه قرار گرفت. نکته حائز اهمیت در این جا، جایگاه سیاست در بین اقسام حکمت است. ارسطو سیاست را حکمتی نظری نمی‌داند، و بنابراین آن را در ذیل حکمت عملی قرار می‌دهد. معرفت سیاسی نزد او- بر خلاف متأخرین وی- به شعب مختلف تقسیم نمی‌شود، و بنابراین به عنوان کلی "سیاست" اکتفا می‌نماید و آن را یکی از سه شاخه حکمت عملی معرفی می‌کند.

طبقه‌بندی دانش (سیاسی) نزد فارابی

کتاب **احصاء العلوم** فارابی پایه فرهنگنامه‌های علمی در کشورهای اسلامی و غیر اسلامی قرار گرفت. وی ابتدا علوم را به دو بخش نظری و عملی تقسیم می‌کند. علوم نظری که درباره موجوداتی سخن می‌گوید که عمل انسان در آن دخیل نمی‌باشد، بر سه قسم است: تعالیم یا ریاضیات، علم طبیعی و علم الهی یا مابعدالطبیعه. علوم عملی نیز به نوبه خود به دو بخش تقسیم می‌شود: علم اخلاق (که به تعریف افعال نیک می‌پردازد و شیوه رسیدن به علل و اسباب آنها را نشان می‌دهد)، و سیاست (که از شناخت اموری سخن می‌گوید که به وسیله آنها زمینه انجام اعمال نیک برای مردم شهرها فراهم شود).^۲ کتاب فوق درصدد احصای کلیه علوم روزگار خویش است، و برای این مقصود به پنج گروه اصلی اشاره می‌کند:

- ۱- علم زبان: که شامل علم صرف و نحو و شعر و قرائت است و خود دو قسم دارد: آنچه در مورد حفظ دلالت الفاظ نزد هر امتی است، و آنچه مربوط به قوانین این الفاظ می‌باشد.
- ۲- علم منطق: که قوانین کلی طریق صواب و خطا را یاد می‌دهد.
- ۳- علم تعالیم یا ریاضیات: شامل: علم عدد، علم هندسه، علم مناظر، علم نجوم، علم موسیقی، علم اثقال و علم حیل. البته او در جایی دیگر به چهار علم عدد، هندسه، نجوم و موسیقی اشاره کرده؛ و بقیه را به عنوان مثال ذکر می‌کند.
- ۴- علم طبیعی: علمی که اجسام طبیعی و اعراض آنها که اراده آدمی در آن نقشی ندارد را مطالعه می‌کند. وی در این بخش به علم الهی نیز اشاره دارد. علم الهی، علمی است که درباره اشیای مفارقی که نه جسمند و نه در جسم قرار دارند، مطالعه می‌کند.
- ۵- علم مدنی: علمی است که درباره اصناف افعال و سنت‌های ارادی و هم چنین از ملکات و اخلاق و سجایا و سیرت‌هایی که منشأ این افعال و سنت‌ها هستند، بحث می‌کند. این علم به

^۱ همان. صص ۴۲۹-۴۳۰، و ژان برن. ارسطو و حکمت مشاجی، ترجمه سید ابوالقاسم پورحسین ی (تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۳) صص ۴۳-۴۴.

^۲ ابونصر محمدبن محمد فارابی. احصاء العلوم. ترجمه حسین خدیو جم (تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۹)، مقدمه مترجم. صص ۱۶-۲۰.

فلسفه انسانی و فلسفه عملی هم موسوم است و دو جزء دارد: سعادت شناسی و بخشی که حفظ و کنترل فضایل در جامعه را به عهده دارد.^۱ وی در آخر به علم فقه و علم کلام اشاره می‌کند. علم فقه صناعتی است که انسان به وسیله آن بر استنباط اموری که شارع به آنها تصریح نکرده، از منابع قطعی بر اساس غرض شارع قدرت پیدا می‌کند. این علم، فرع بر شریعت است. علم کلام صناعتی است که انسان به وسیله آن می‌تواند از آرا و افعال و اراده در دین و شریعت دفاع کند و شبهات مخالف را دفع نماید. علم کلام مانند علم فقه دارای دو جزء نظری و عملی است که فرع بر دین می‌باشد.^۲ حسین خدیو جم در خصوص تأثیر افلاطون و ارسطو در تقسیم فوق(و بالاخص علم مدنی) می‌نویسد:

«فارابی اعتراف می‌کند که در این تعریف بر اساس کتاب **جمهوریت** افلاطون و کتاب **سیاست** ارسطو سخن گفته است. او علم مدنی را به دو بخش تقسیم می‌کند: بخشی که شامل تعریف سعادت حقیقی یا سعادت پنداری است، و توضیح می‌دهد که دست یافتن به سعادت حقیقی در زندگی زودگذر این جهان غیر ممکن است، و بخش دیگر که به تعریف انواع حکمت و مدینه فاضله اختصاص یافته است.»^۳ از آنجا که هر آیینی دارای عقاید (آراء) و افعالی است، علم فقه و کلام به دو بخش آرا و افعال تقسیم می‌شوند.^۴

به شکل دقیق تر می‌توان گفت علوم یا مطوب لذاته یا ابزار دیگر علوم هستند. دسته دوم شامل علم لسان (زبان) و منطق می‌شود. دسته اول یا علوم شرعیه اند یا علوم فلسفیه. علوم شرعیه شامل فقه و کلام، و علوم فلسفیه شامل علوم نظری (علم تعلیم، علم طبیعی و علم الهی) و علوم عملی یا علم مدنی (سیاست و اخلاق) می‌شود.^۵

تقسیم‌بندی علوم نزد فارابی دقیقاً همانند ارسطو نیست. علوم عملی از دیدگاه ارسطو عبارتند از اخلاق، تدبیر منزل (علم اقتصاد کنونی) و سیاست مدن. فارابی اصطلاح "فلسفه مدنی" را در مورد تمامی علوم عملی به کار می‌برد. او وقتی کتاب سیاست مدنی را می‌نویسد، از احد و واحد و سبب اول بحث را آغاز می‌کند و بعد به اخلاق می‌پردازد. به عبارت دیگر اخلاق و سیاست را با هم، یا سیاست را به دنبال اخلاق مطرح می‌کند.

چون فارابی علم فقه و علم کلام را در ذیل علم مدنی مطرح کرده، شاید بتوان نتیجه گرفت که سیاست نزد او می‌تواند شکل فلسفی، فقهی یا کلامی داشته باشد. فقه نزد او صرفاً بعد فردی ندارد. حاکم مدینه در کلیات از فلسفه، و در جزئیات از فقه بهره می‌جوید. از دیدگاه فارابی وقتی نصوص برای رئیس اول موجود نباشد، این فقیه است که حکم موضوعات غیر مصرح را استنباط می‌کند. فقیه کسی است که در غیاب ائمه ابرار که ملوک حقیقی‌اند، جانشین آنها می‌شود.^۶

همچنین فارابی هر چند از اصطلاح "کلام سیاسی" سخن به میان نمی‌آورد، اما طبق تعریف وی، صنعت کلام «ملکه‌ای است که انسان به مدد آن می‌تواند از راه گفتار به یاری آرا و افعال محدود و معینی که واضع شریعت آن را صریحاً بیان کرده بپردازد، و هر چه را مخالف آن است باطل نماید.»^۷ از طرف دیگر می‌دانیم که کلام می‌تواند بستر استدلال‌های فقهی را آماده کند. بنابراین در بستر سازی فقه سیاسی (یا فقه مدنی)، کلامی که شکل می‌گیرد، کلام سیاسی خواهد بود. مؤید این برداشت آن است که فارابی علم کلام (و همچنین علم فقه) را زیر مجموعه علم مدنی (ملت) قرار داده است.

طبقه‌بندی علوم نزد اخوان الصفا

اخوان الصفا گروهی بودند که در قرن چهارم هجری سعی در تلفیق حکمت یونانی با شریعت اسلامی نمودند. ایشان برخلاف ابن خلدون که بین صنعت و علم تفاوت قائل است، تمام دانسته‌های را تحت عنوان "صنایع" ارائه کرده‌اند. علوم نزد ایشان به دو دسته صنایع علمی و صنایع عملی تقسیم می‌شود. مراد از

^۱ همان. ص ۴۱ به بعد.

^۲ همان. ص ۱۰۶-۱۱۹.

^۳ فارابی. احصاء العلوم. پیشین. مقدمه مترجم. ص ۷.

^۴ همان. صص ۱۱۳-۱۱۴.

^۵ علي عباس مراد، دولة الشريعة: قراءة في جدلية الدين و السياسة عند ابن سينا، بيروت، دار الطليعة، ۱۹۹۹، ص ۴۴.

^۶ ابونصر محمد فارابی. کتاب الملک، تحقیق محسن مهدی (بیروت: دارالمشرق، ۱۹۶۸). ص ۵۰.

^۷ فارابی. احصاء العلوم. پیشین. ص ۱۱۴.

صنایع علمی، علوم نظری است و در این مورد صورتی را که در ذهن دارند به صورت هیولایی مصنوع در می‌آورند. از دیدگاه ایشان، علوم بر سه قسمند:

- ۱- علوم ریاضیه: علوم ریاضی به اصطلاح آنها عبارت از علومیه است که برای جستجوی معاش و سامان دادن زندگانی دنیا وضع شده و شامل کتابت و قرائت لغت و نحو، حساب و معادلات، شعر و عروض، سحر، کیمیا، حیل، حرف و صنایع، بیع و شرا و سیر و اخبار می‌شود.
 - ۲- علوم شرعی وضعی: علم التنزیل، علم التأویل، علم روایات و اخبار، علم فقه و سنن، علم مواعظ و زهد و تصوف و علم تأویل خوابها.
 - ۳- فلسفه حقیقی: ریاضیات (شامل علم هندسه و عدد و نجوم و موسیقی)، منطقیات (شامل صناعت شعر و خطابه و جدل و برهان و مغالطه) و طبیعیات و الهیات.^۱
- علوم الهی به عنوان شاخه‌ای از علوم فلسفی - به نوبه خود به پنج قسم تقسیم می‌شود:

- ۱- علم خداشناسی
- ۲- علم روحانیات
- ۳- علم نفسانیات
- ۴- علم سیاست
- ۵- علم معاد

آنها که سیاست را به "روش رفتار و معامله با دیگران" تعریف می‌کنند، تحت علوم ناموسییه و شرعیه؛ سیاست جسمانیه (که هدف آن تدبیر بدن انسان است)، سیاست نفسانیه (که غرض از آن اخلاق حسن برای خود و اهل خانواده می‌باشد) و سیاست اصحاب (که لازمه آن اطلاع نسبت به احوال آنها و صلاح و فساد ایشان است) قرار می‌دهند.^۲ آنها در تقسیم‌بندی جزئی‌تری به پنج نوع سیاست به معنای عام آن - اشاره می‌کنند:

- ۱- سیاست نبوی (کشورداری پیامبران)،
- ۲- سیاست ملوکیه (کشورداری شهریان)،
- ۳- سیاست عامیه (کشورداری توده مردم)،
- ۴- سیاست خاصه (اداره خانواده)،
- ۵- سیاست ذاتیه (خودشناسی).^۳

از جمله ابداعات اخوان الصفا در مبحث طبقه‌بندی علوم می‌توان به جایگاه سیاست در زیر شاخه‌های الهیات، و تقسیم آن به سیاست نبوی، ملوکیه و عامی اشاره نمود.

علی عباس مراد به شکل دقیق‌تری به طبقه‌بندی ایشان اشاره می‌کند. بر این اساس علوم یا خبریه (علوم شرعی و آسمانی) اند یا علوم نظری. دسته دوم به علوم آدابی (قرائت و کتابت، نحو و لغت، حساب و معاملات، شعر و عروض، زجر و فال، حرف و صنایع، تجارت، حرث و نسل، و سیر و اخبار)، علوم شرعی وضعی (شامل تنزیل، تأویل، مواعظ و تصوف، روایات و حدیث، فقه و احکام، و تعبیر خواب) و علوم فلسفی حقیقی (شامل ریاضیات، منطقیات، طبیعیات و الهیات) تقسیم می‌شود. الهیات نیز به نوبه خود از علم باری (خداوند)، روحانیات، نفسانیات، معاد و سیاست (سیاست نبوی، ملوکیه، عامی، خاصی و ذاتی) تشکیل می‌شود.^۴

ابوحیان توحیدی در نقد ایشان می‌گوید رسائل آنها از هر فنی بدون آن که به عمق آن راه داشته باشد، سخن گفته؛ و مشحون از خرافات و کنایات و لغزشهاست.^۵ اخوان الصفا چارچوب‌های موجود در خصوص تقسیم‌بندی علوم را نپذیرفتند، و بر اساس اعتقادات خود تقسیم‌بندی جدیدی ارائه نمودند. پیش فرضها و مبانی ایشان که در تقسیم‌بندی علوم قابل مشاهده‌اند، عبارتند از: اعتقاد به تزکیه باطن و تصوف در کنار فلسفه و شریعت، اسماعیلی‌گری، و اعتقاد به تأثیرات ماوراء الطبیعه همانند سحر و کیمیا و تأثیرات کواکب. طبقه‌بندی ایشان از دانش‌ها هر چند ممکن است در اندیشه پیشینیان (تقسیم حکمت به دو قسم نظری و عملی) ریشه داشته باشد، ولی در نوع خود بدیع است. به نظر می‌رسد ترکیب فلسفه با شریعت و تصوف و مسائل ماوراء الطبیعه، استقلال (فلسفه و) فلسفه سیاسی را در اندیشه ایشان از بین برده است. آنها رمز و رموز اعداد را حتی به سیاست و اجتماع نیز سرایت داده‌اند. حمید عنایت در نقد طبقه‌بندی علوم و جایگاه سیاست نزد آنها می‌نویسد:

^۱ علی اصغر حلبی، گزیده متن رسال اخوان الصفا و خلان الوفا (بی‌جا: زوار، ۱۳۶۰) صص ۳۰-۳۱.

^۲ همان، ج ۴، ص ۲۰۹-۲۱۸.

^۳ همان، ج ۱، ص ۲۶۴.

^۴ مراد، پیشین، ص ۴۶.

^۵ ابوحیان التوحیدی، الامتاع والمزانه، ج ۲ (بی‌جا: مکتبه الحیاه، بی‌تا) صص ۵-۶.

"نکته مهمی که از این طبقه‌بندی بر می‌آید این است که به نظر اخوان، دانش سیاسی دانش یگانه‌ای نیست که همه قواعد مربوط به سیاست فردی و اجتماعی انسان را در همه احوال دربرگیرد، بلکه چون زندگی انسان دارای وجوه گوناگون و متعدد است، دانش سیاسی نیز باید رشته‌های گوناگون داشته باشد تا بتواند برای مسائل هر وجه از زندگی انسان چاره‌هایی جداگانه مناسب آن بیابد. تا جایی که نگارنده آگاه است این طبقه‌بندی را هیچ یک از دیگر متفکران مسلمان به کار نبرده‌اند."^۱

متکثر دیدن شاخه‌ای سیاسی نزد اخوان الصفا، مبتنی بر دیدگاه و مبانی کثرت‌گرایانه ایشان است. عنایت مشرب آنها را نوعی کثرت‌گرایی* - به معنای روا بودن مشرب‌های گوناگون سیاسی در داخل یک جامعه به شرط رعایت یک سلسله اصول مورد اتفاق و اجماع عامه مردم- می‌داند.^۲

فلسفه مدنی نزد مسکویه و ابن سینا

معلم ثالث - مسکویه- به ترتیب اخلاق، تاریخ، شریعت، فلسفه و سیاست را در منظومه فکری خود جای می‌دهد.^۳ از دیدگاه او سیاست با فلسفه؛ تاریخ و اخلاق ارتباط وثیقی دارد و به همین دلیل جای پای آن را باید در تجارب امم جستجو نمود.^۴ او همانند فارابی حکمت را به دو قسم نظری و عملی تقسیم می‌کند، و حکمت عملی را در انحصار فیلسوفان قرار می‌دهد، و دست سیاست‌مداران را از آن کوتاه می‌داند. همان گونه که طباطبایی توضیح می‌دهد، تفاوت اساسی بین فلسفه مدنی فارابی و فلسفه مدنی مسکویه رازی وجود دارد:

"فارابی اندیشه‌های خود را در حکمت عملی بر پایه فلسفه مدنی سازمان داد. با مسکویه رازی، این وضعیت دگرگون شد و همو بی‌آنکه عنایتی جدی به فلسفه مدنی داشته باشد، نخستین و ارجمندترین رساله اخلاقی یونانی مشرب را به رشته تحریر کشید."^۵

بنابراین در حالی که **سیاست** ارسطو در حوزه تمدن اسلامی ناشناخته بود، **تهذیب الاخلاق** مسکویه به عنوان ترجمانی از **اخلاق نیکوماخوسی** به فرهنگ و تمدن اسلامی وارد شد. لازمه چنین جابجایی و اخلاق محوری در سیاست، آن بود که به تدریج در طول زمان، اخلاق نیز به حوزه فردی کشانده شود. از دیدگاه طباطبایی "راه میانه" مسکویه (تعادل عمل و سیاست و اخلاق) هر چند در بطن خود نوعی ثبات را به همراه داشت، اما سخت ناپایدار بود و در دوران‌های بعدی این ناپایداری خود را به خوبی نشان داد.^۶

تقسیم‌بندی ابن سینا از علوم، و جایگاه دانش‌های سیاسی در آن شبیه فارابی است. وی ابتدا علم را به دو قسم حکمی و غیر حکمی تقسیم می‌نماید. دسته اول علومی هستند که احکامشان در تمام برهه‌های زمان جاری است، و به دو نوع نظری و عملی تقسیم می‌شوند. غایت علوم نظری، برخلاف غایت علوم عملی، اعتقاد یقینی به حال موجوداتی است که وجود آن به فعل انسان بستگی ندارد. مابعدالطبیعه (علم اعلی)، ریاضیات (علم اوسط) و طبیعیات (علم ادنی) سه نوع علم نظری هستند. حکمت عملی یا مخصوص شخص واحد است (تهذیب اخلاق)، یا به دیگران نیز مربوط می‌شود (سیاست مدن و تدبیر منزل).^۷

به شکل دقیق‌تر می‌توان گفت ابن سینا دو تقسیم دارد. در تقسیم اول علوم را سه قسم می‌داند: علوم ابزاری (منطق)، علوم نظری (شامل علم طبیعی، علم ریاضی و علم الهی) و علوم عملی (شامل اخلاق، تدبیر منزل و تدبیر شهر). وی در کتاب *منطق المشرقیین* تقسیم دیگری دارد. او ابتدا علوم را به دو قسم دائمی و موقت، و سپس بخش اول را به توابع یا فروع و اصول تقسیم می‌کند. مقصود او از توابع، پزشکی و کشاورزی و ستاره‌شناسی می‌باشد. علوم اصول نیز به دو دسته تقسیم می‌شود: علوم

^۱ حمید عنایت. "بیش سیاسی اخوان الصفا". ترجمه و تحشیه غفوری. اطلاعات سیاسی-اقتصادی، سال دوازدهم، ش ۹-۱۰ (سال ۱۳۷۷).

* Pluralism

^۲ همان.

^۳ محسن مهاجرنیا. اندیشه سیاسی مسکویه (قم: دفتر تبلیغات اسلام، ۱۳۸۰) ص ۴۵.

^۴ ابوعلی مسکویه، تجارب الامم، به کوشش ابوالقاسم امامی (تهران: سروش، ۱۳۶۶).

^۵ سید جواد طباطبایی. زوال اندیشه سیاسی در ایران (تهران: کویر، ۱۳۷۳) ص ۱۵۴.

^۶ همان. ص ۱۷۱.

^۷ محمد محمدی‌گیلانی. ترجمه الهیات شفا: فن سیزدهم، مقالات ۱-۴ (قم: دفتر تبلیغات اسلام، ۱۳۷۹، صص ۱۳-۲۰).

ابزاری و مطوب در ذات خود، دسته دوم یا علوم نظری (طبیعی، ریاضی، الهی و کلی) است و یا علوم عملی (اخلاق، تدبیر منزل، تدبیر شهر و صناعت شارع) (مثل علم نبوت).^۱

مرتضی مطهری این سینا را در رأس قداما در مبحث طبقه‌بندی علوم می‌داند. او طبقه‌بندی دانش نزد شیخ الرئیس را این گونه تحلیل می‌کند که تقسیم‌بندی حکمت به نظری و عملی بر اساس غایت است، در حالی که تقسیمات خود حکمت نظری و حکمت عملی بر اساس موضوعات آنها می‌باشد. حکمت به این دلیل به دو بخش نظری و عملی تقسیم شده که در حکمت نظری هدف از علم، خود علم است؛ اما هدف در حکمت عملی، عمل می‌باشد. در اخلاق و تدبیر منزل و سیاست مدن که درباره بهترین و نیک‌ترین کارها و خلق و خواها و عالی‌ترین مقررات اجتماعی بحث می‌کنند، هیچ گونه جنبه کشف حقیقت در آنها نیست. این علوم از زیبایی و زشتی کارها بحث می‌کنند که از جمله امور مشهوره و مقبوله‌اند، نه در زمره اصول عقلانی و برهانی.^۲ وی سپس سه نکته محوری از کلمات شیخ در کتاب **نجات** استنباط می‌کند:

۱- علوم نظری محصول توجه ذاتی نفس (عقل) به جهان بالاتر است، در حالی که علوم عملی محصول توجه نفس به تدبیر بدن می‌باشد. پس غایت هر دو کمال نفس است، ولی غایت اولی علم حقیقی، و غایت دومی علم اعتباری و قراردادی می‌باشد.

۲- آرا و عقاید در علوم عملی - برخلاف علوم نظری- ابزار و وسیله برای چگونگی عمل نفس هستند.

۳- آرا و عقاید عملی، قراردادی و اعتباری و از جمله مشهورات و مقبولاتند، نه از یقینات. چون این گونه علوم اعتباری و قراردادی‌اند، به هیچ وجه ضروری و کلی و دائمی نمی‌باشند. پس هم قابل تغییرند، و هم ممکن است عقول در محیطها و زمانهای مختلف درباره آنها به اختلاف حکم کند.^۳ بحث جهانشمول یا منطقه‌ای و محلی بودن فلسفه سیاسی از جمله مهمترین مجادلات فلاسفه سیاسی امروز است. نکته مهمی که از کلمات ایشان استفاده می‌شود آن است که فلسفه سیاسی در اسلام ضرورتاً دارای احکام جهان شمول نمی‌باشد. از آنجا که قضایای موجود در فلسفه سیاسی اعتباری و قراردادی‌اند، می‌توان بر حسب خصوصیات زمان و مکان خاص، فلسفه سیاسی ویژه‌ای ارائه نمود. طباطبایی در مقایسه ابن سینا و فارابی در این زمینه می‌نویسد:

"ابن سینا سیاست را در الهیات شفا وارد کرد، و آن را با بحث نبوت پیوند زد. او اهمیت چندانی به بحث سیاسی، به گونه‌ای که در دوره اسلامی با فارابی آغاز شده بود، نمی‌دهد. به نظر نمی‌رسد که ابن سینا -که رساله‌هایی مستقل درباره اخلاق و تدبیر منزل نوشته بود- با توجه به طبیعت دوره اسلامی و با تکیه بر تفسیر شیعی -فلسفی ویژه‌ای که او از دیانت داشت- بحث مستقلی درباره سیاست را ضروری دانسته باشد. با ابن سینا، استقلال بحث سیاسی از میان رفت."^۴

در بحث معیارهای طبقه‌بندی دانش‌های سیاسی، مهم‌ترین محور را ارتباط عقل و نقل معرفی نمودیم. در فارابی فلسفه مدنی و روش عقلی در سیاست اولویت داشت، اما در طول زمان این استقلال از بین رفت، و مهم آن است که این مسأله خود را در طبقه‌بندی علوم نیز نشان داد. حتی خود فارابی هم با مطرح کردن فقه سیاسی، رسیدگی به امور جزئی جامعه را شأن فقها می‌داند. به هر حال، نوع طبقه‌بندی علوم نزد هر اندیشمندی، بیانگر دیدگاه‌های او نسبت به مهم‌ترین مسائل علوم مربوطه می‌باشد. در بند بعد دیدگاه شریعت مدار معروف - ابو حامد محمد غزالی- را که نسبتی معکوس نسبت به فارابی و عقل‌گرایان اسلامی دارد، مورد ملاحظه قرار خواهیم داد.

طبقه‌بندی علوم نزد غزالی

غزالی در **احیاء علوم الدین** قصد داشت اضافاتی که به مرور بر دین افزوده شده را بزدايد. اشرف اصول، سیاست است که به اصلاح و الفت دادن آدمیان و مجمع آنها برای یاری دادن بر اسباب معیشت و مضبوط دانستن آنها می‌پردازد. سیاست به مفهوم استصلاحی خود دارای چهار مرتبه است: سیاست انبیا، سیاست حکام و فقها، سیاست علمای آخرت و سیاست و عاظ. علوم دینی به دو دسته تقسیم می‌شوند: علوم معاملی و علوم مکاشفه. مقصود از دسته اول علومی است که پس از معرفت به عمل تبدیل می‌شود. کار سیاست بررسی این نوع علم است. علوم با توجه به این که انسان از دو بعد ظاهر و باطن تشکیل می‌شود، به علوم ظواهر (جوارح) و بواطن (دل) تقسیم می‌شود. علم ظواهر به عبادات و عادات، و علم بواطن به منجیات و مهلکات قابل تقسیم است. تقسیم‌بندی کتاب **احیاء علوم الدین** بر

^۱ مراد. پیشین، ص ۵۰.

^۲ مرتضی مطهری. مجموعه آثار. ج ۷ (تهران: صدرا، ۱۳۷۴) صص ۲۲۸-۲۳۱.

^۳ همان. صص ۲۳۱-۲۳۲.

^۴ طباطبایی. پیشین، صص ۱۹۵-۱۹۹.

همین اساس انجام شده است.^۱ غزالی علوم را بر حسب جایگاه یافته‌ها به اصول، فروع، مقدمات و مهمات تقسیم می‌کند. فقه علمی فرعی و متعلق به مصالح دنیاست. از دیدگاه وی علم کلام صرفاً جهت "حفظ عقیده اهل سنت نسبت به تشویق‌های اهل بدعت" مفید است، و بنابراین فایده خاص دیگری ندارد.^۲ موضع غزالی نسبت به فلسفه به مراتب شدیدتر است. وی برخی فلاسفه را به کفر متهم می‌کند. به نظر وی، فلاسفه مباحث سیاسی خود را که متعلق به احکام دارای مصلحت در دنیاست، از کتب الهی و انبیای سلف اخذ نموده‌اند، (و از خود چیزی ندارند).^۳ از دیدگاه غزالی فلسفه مفید فایده‌ای نیست، و دستاورد خاصی برای بشریت نداشته است. وی فلاسفه را به سه قسم دهریون، طبیعیون و الهیون تقسیم می‌کند. همان گونه که در تقسیم‌بندی علوم نزد غزالی مشاهده می‌شود، اثری از فلسفه اولی و فلسفه مدنی وجود ندارد. در واقع غزالی بی‌مهری خود نسبت به این دو رشته علمی را در تقسیم‌بندی خود از دانش‌ها نیز نشان داده است. مواضع نظری غزالی در عملکرد سیاسی‌اش نیز مؤثر واقع شد. به عقیده طباطبایی پشت کردن به آرمانخواهی و اندیشه عقلی، نتیجه‌ای برای او جز لغزیدن به دام واقع‌گرایی و سیاست قدرت نداشت.^۴

غزالی را می‌توان از دیدگاهی دیگر نگریست. وی با کنار گذاشتن تقسیم‌بندیهای مبتنی بر فلسفه که از یونان وارد شده بود، با نگاهی درونی و بومی به علوم اسلامی پرداخت. این تحول زیربنای حکمت اشراق بود. پس غزالی از این دیدگاه نقطه عطفی در علوم اسلامی و طبقه‌بندی آن محسوب می‌شود.

دیدگاه فخر رازی راجع به طبقات علوم

امام فخرالدین رازی معروف به امام المشککین به جای ارائه ساختاری درختی از علوم، آنها را به ترتیب پشت سر هم ذکر کرده است. وی ابتدا علم کلام و اصول فقه و جدل و سپس اجزای حکمت عملی را بیان می‌کند. برخی از اقسام شصت گانه علوم در **جامع العلوم** وی عبارتند از: کلام، اصول فقه، جدل، علم مذهب، علم فرائض، علم تفسیر، اخلاق، سیاست، تدبیر منزل و علم آخرت.^۵ به نظر می‌رسد تقسیم‌بندی فوق نه تنها دارای ساختار هرمی نیست و از کلی و جزئی نمی‌رسد، بلکه تفاوت چندانی با تقسیم‌بندی‌های مبتنی بر شرع ندارد.

خواجه نصیر و طبقه‌بندی دانش (سیاسی)

تقسیم‌بندی خواجه نصیر از حکمت و اقسام آن، تفاوت چندانی با فارابی ندارد. بنابراین سیاست مدن نیز قسمی از حکمت عملی محسوب می‌شود. آنچه وی تأکید می‌کند آن است که دانشهای مذکور (که علوم اوایل نامیده می‌شوند) فرا زمانی‌اند و در مقابل علوم دینی قرار می‌گیرند. قسم اخیر که زمانمند است، به نوبه خود به آداب و نوامیس تقسیم می‌شود:
"اما آنچه مبدأ آن وضع بود، اگر سبب وضع اتفاق رأی جماعتی بود بر آن، آن را آداب و رسوم خوانند، و اگر سبب اقتضا رأی بزرگی بود، مانند پیغمبری یا امامی، آن را نوامیس الهی گویند، و آن نیز سه صنف باشد: یکی آنچه راجع با هر نفسی بود بانفرد مانند عبادات و احکام آن، دوم آنچه راجع با اهل منزل بود به مشارکت مانند مناکحات و دیگر معاملات، و سیم آنچه راجع با اهل شهرها و اقلیمها بود مانند حدود و سیاسات، و این نوع علم را علم فقه خوانند."^۶
بنابر آنچه گذشت حکمت به عنوان دانشی فرا زمانی، به دو قسم نظری و عملی، علوم دینی که زمانمند هستند به دو قسم آداب و نوامیس تقسیم می‌شوند. سیاسات، بخشی از علم نوامیس (فقه) است. این بخش از سیاسات غیر از سیاسات مدن (به عنوان قسمی از حکمت عملی) می‌باشد، چرا که

^۱ ابوحامد محمد غزالی. احیاء علوم الدین. (تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۴).

^۲ ابوحامد محمد غزالی. مجموعه رساچل.. همان.

^۳ همان. ص ۵۴۲-۵۴۶.

^۴ سید جواد طباطبایی. درآمدی فلسفی بر تاریخ اندیشه سیاسی در ایران. چاپ سوم (تهران: کوپر، ۱۳۷۲) صص ۷۷.

^۵ سجادی. همان. صص ۴۳۸-۴۴۱.

^۶ خواجه نصیر الدین طوسی. اخلاق ناصری. چاپ پنجم. تصحیح و تنقیح مجتبی خویی-علیرضا حیدری (تهران: خوارزمی،

سیاسات به تقلب احوال دگرگون می‌شوند، ولی سیاست مدن زمانمند نیست. قسم اول را فقه مدنی و قسم دوم را فلسفه مدنی می‌توان نامید. خواجه این نوع علوم که محدود به زمان و مکان و گردش روزگارند را از اقسام حکمت خارج می‌کند:

"و چون مبدأ این جنس اعمال مجرد طبع نباشد، وضع امت به تقلب احوال و تغلب رجال و تطاول روزگار و تفاوت ادوار و تبدل ملل و دول در بدل افتد، و این باب از روی تفصیل خارج افتد از اقسام حکمت، چه نظر حکیم مقصود است بر متبوع قضایای متول و تفحص از کلیات امور که زوال و انتقال بدان متطرق نشود و به اندراس ملل و انصرام دول مندرس و مبتدل نگردد."^۱

دلیل آن که این اقسام داخل حکمت نیستند، آن است که در حکمت، تغییر و تبدل راه ندارد. پس آن قسم از مباحث و دانشهای سیاسی که شکل غیر زمانی و غیر مکانی پیدا کنند، کلیت خواهند یافت و داخل حکمت خواهند شد. بهمین سبب او چنین اضافه می‌کند:

"و از روی اجمال داخل مسائل حکمت عملی باشد."^۲

خواجه بنابر معیاری دیگر علوم را بر حسب تحصیل سعادات تقسیم می‌کند: علم سعادات نفسانی (شامل علم تهذیب اخلاق، منطق، ریاضی، علم طبیعی و علم الهی)، علم سعادات بدنی (شامل علم طب و نجوم) و علم سعادات مدنی (مانند علم شریعت از جمله فقه و کلام و اخبار و تنزیل و علوم ظاهر مثل ادب و بلاغت و نحو و نویسندگی و حساب و مساحت و نظایر آن).^۳

طباطبایی حکمت عملی خواجه نصیر را آمیزشی از کلام، فقه، عرفان، باطنی‌گری و فلسفه یونانی می‌داند. این معجون به دلیل تنقیح نمودن ارتباط عقل و نقل، به "لانه تضادها" تبدیل شد، و به ضرورت نمی‌توانست مؤدی به عمل باشد.^۴

طبقه‌بندی دانش نزد ابن خلدون

گفته شد که ابن خلدون با دیدگاهی تجربی‌تر به سیاست می‌نگرد. در اینجا سعی می‌کنیم این گرایش را در طبقه‌بندی علوم از دیدگاه او دنبال کنیم. او دانش را ابتدا به دو نوع طبیعی (که امکان راهیابی به یاری اندیشه در آن وجود دارد) و نقلی (که انسان آنها را از کسانی که وضع کرده‌اند فرا می‌گیرد) تقسیم می‌کند. گونه نخستین عبارت از دانشهای حکمت و مسائل فلسفی است که انسان می‌تواند بر حسب طبیعت اندیشه خود به آنها پی برد. در علوم نقلی، عقل را مجالی نیست، مگر در پیوند دادن فروع آنها به اصول. علوم نقلی شامل لغت و نحو و فقه و اصول فقه و کلام و تفسیر و مانند آن می‌شود؛ هر چند اصل این علوم، دانش‌های شرعی است.^۵

چایگاه سیاست در طبقه‌بندی علوم از دیدگاه ابن خلدون را نمی‌توان بدون تعریف علم عمران توضیح داد. علم عمران به مجموعه‌ای از دانش‌های تجربی در باره اجتماع تعریف می‌شود.^۶ ابن خلدون درصدد است با بنیانگذاری این دانش، طرحی نو در مطالعه تاریخ و اجتماع دراندازد. وی پس از تعریف علم تاریخ، نقش علم عمران را نسبت به آن تشریح می‌کند:

"و هرگاه این شیوه را به کار بریم، در باز شناختن حق از باطل، و تشخیص دادن اخبار راست از دروغ برای ما بمنزله قانونی برهانی و منطقی خواهد بود که هیچ گونه شک به آن راه نیابد، و در این هنگام اگر در خصوص کیفیاتی که در اجتماع روی می‌دهد چیزی بشنویم، خواهیم توانست به وسیله آن اخبار پذیرفتنی را از ناسره بازشناسیم. و این شیوه معیاری صحیح خواهد بود که مورخان خواهند توانست در نقل کردن مطالب، راه راست و درستی را بجویند."^۷

ظاهر نقل قول فوق آن است که علم عمران به منزله "ابزار" یا "روش" به علم تاریخ خدمت می‌کند. اما در ادامه بحث، ابن خلدون احتمال مستقل بودن این علم را مطرح می‌نماید:

"گویا این شیوه خود دانش مستقلی باشد، زیرا دارای موضوعی است که همان عمران بشری و اجتماع انسانی است، و دارای مسائلی است که عبارت از بیان کیفیات و عوارضی است که یکی پس از دیگری به

^۱ همان. ص ۴۱.

^۲ همان.

^۳ همان. ص ۱۵۴.

^۴ طباطبایی. زوال اندیشه سیاسی در ایران، پیشین، ص ۲۲۳.

^۵ ابن خلدون. پیشین. صص ۸۸۳-۸۸۴.

^۶ همان. ص ۶۴.

^۷ همان. ص ۶۹.

ذات و ماهیت عمران می‌پیوندند. و این امر -یعنی داشتن موضوع و مسائل خاص- از خصوصیات هر دانشی است، و معنی علم همین است، خواه وصفی باشد و خواه عقلی.^۱

محسن مهدی در خصوص تبعی بودن یا اصالی بودن علم عمران تفسیر خاصی دارد: "علم عمران فن نیست، بلکه جزء علوم است، زیرا هدف آن، کسب دانش برهانی نه درباره رویدادهای انفرادی بنفسه، بلکه درباره اصول اساسی آن رویدادهای متنشابه دیگر است. یعنی یک طبقه از رویدادهای تاریخی را مورد بررسی قرار می‌دهد تا آنها را درک و درباره آنها داوریهایی کلی کند... ولی این امر در خاصیت تبعی علم عمران تغییری نمی‌دهد... زیرا همین هدف است که تعیین خواهد کرد که علم عمران در پی جویی طبیعت و علل کردارهای بشر تا چه حد باید پیش برود... یعنی چون هدف علم عمران تصحیح گزارشهای تاریخی برای استفاده مردان عمل است نمی‌تواند طبیعت و علل کردارهای آدمی را کاملاً پی جویی کند، یا درصدد تدوین یک علم کامل نظری درباره بشر برآید. و این خواه ناخواه از جنبه علمی آن می‌کاهد، زیرا این جنبه همواره تناسب با کلیت و ابدیت استنتاجات یک علم دارد."^۲

پس از دیدگاه محسن مهدی، ابن خلدون سعی دارد علم عمران را از تاریخ مستقل کند، اما این امر توسط او ممکن نشده است، و جنبه ایزاری بودن آن هنوز غلبه دارد. اما مسأله مهمتر در راستای فرضیه این مقاله آن است که دیدگاه ابن خلدون نسبت به عقل و نقل و تأثیر این مسأله در طبقه‌بندی علوم را به بحث گذاریم. وی افول علوم در مشرق زمین را ناشی از بی‌توجهی به علم عمران می‌داند، و در مذمت فلسفه بابی تحت عنوان "ابطال فلسفه و فساد کسانی که در آن ممارست می‌کنند" باز می‌نماید. به اعتقاد او فلسفه ظنونی به دست می‌دهد که از اول هم به آنها وقوف داشته ایم.^۳

از جانب دیگر او بین حرفه فقها و فلاسفه با سیاست رابطه‌ای مشاهده نمی‌کند. وی تحت عنوان فصل ۲۵ (در این که در میان افراد بشر دانشمندان "فقیهان" نسبت به همه کس از امور سیاست و روشهای آن دورتر می‌باشند)، علت این امر را عادت به کنجکاوگی در مسائل انتزاعی و قضایای حقیقیه معرفی می‌کند.^۴ توجه ابن خلدون به علوم تجربی‌تر، و بی‌مهری وی نسبت به روش فلاسفه و فقها در مسائل اجتماعی و سیاسی امری روشن به نظر می‌رسد. نثار تقابل میان پندارگرایی فارابی و واقع گرایی جامعه شناختی ابن خلدون را در جایگزینی "دولت" به جای "مدینه" ذکر می‌کند.^۵

ماهیت علم عمران و نسبت آن با علوم نظری و عملی، امری است که ابن خلدون به صراحت به آن اشاره نکرده است. محسن مهدی در پاسخ به این سؤال که "اگر علم عمران یک علم عقلی و فلسفی است، پس چگونه است که هدف آن با این سه طبقه‌بندی کلی از علوم فلسفی به طرز خاصی متفاوت است؟" می‌گوید:

"پاسخ آن این است که ما با علم مخلوطی سروکار داریم که اصول اساسی آن متوجه یک هدف نظری یا عملی یا خلاق نیست... در علم عمران ما مخلوطی از سه عنصر را داریم: هنری یا خلاق، عملی و نظری."^۶

از دیدگاه وی، علم عمران دارای ابعاد سه گانه و منشوری هنری، عملی و نظری است. بنابراین علم عمران را نمی‌توان به سادگی تحت تقسیم‌بندی دوگانه -یا سه گانه- ارسطو قرار داد.

آخرین بحث در خصوص ابن خلدون، جایگاه سیاست در بین دانشهای بشری از دیدگاه اوست. وی سیاست را از جمله علوم طبیعی (عقلی) می‌داند، و هدف آن را چنین توضیح می‌دهد: "سیاست تدبیر منزل یا شهر به آیین اخلاق و خرد است تا جمهور مردم را به راهی سوق دهد که به حفظ و بقای نوع منتهی شود."^۷ همان گونه که محسن مهدی می‌گوید هدف علم سیاست و علم عمران متفاوت است، و هرچند ممکن است از موضوعی واحد بحث نمایند، اما دیدگاههای آنها با هم فرق دارد. در حالی که

^۱ همان.

^۲ محسن مهدی. فلسفه تاریخ ابن خلدون. چاپ سوم. ترجمه مجید مسعودی (تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۳) صص ۲۹۰-۲۹۲.

^۳ ابن خلدون. همان. صص ۱۰۸۲-۱۰۹۴.

^۴ همان. صص ۱۱۴۶-۱۱۴۸.

^۵ ناصیف نثار. اندیشه واقع گرای ابن خلدون. ترجمه یوسف رحیم لو (تهران: مرکز نشر دانش‌گاہی، ۱۳۶۲) صص ۲۵۲-۲۵۹.

^۶ مهدی. همان. ص ۲۹۱.

^۷ همان. ص ۲۰۴.

سیاست می‌کوشد تا اجتماع را چنان که باید و شاید سامان دهد، علم عمران، اجتماع را برای تحقیق وقایع تاریخی و اصلاح اخبار مورد مطالعه قرار می‌دهد.^۱

تثلیث فلسفه سیاسی، اندرزنامه نویسی و شریعت نامه نویسی

اروین روزنتال دانش سیاسی اسلام را در تقسیم‌بندی سه گانه‌ای تبویب می‌کند: فلسفه سیاسی (به عنوان میراث فلسفه سیاسی یونان -افلاطون و ارسطو- و با ملغمه‌ای از شریعت)، شریعت نامه (یا اندیشه خلافت سنی و امامت شیعی) یا تأکید بر آموزه‌های دینی) و رساله‌های آئینه شاهی (یا اندرزنامه نویسی با تأکید بر اندیشه ایرانی‌شهری).^۲

فرهنگ رجایی در حالی که تثلیث فوق را می‌پذیرد، به این نکته تذکار می‌دهد که جنس اندرزنامه‌ها با دو بدیل خود متفاوت است:

"در حالی که شریعت نامه‌ها و یا فلسفه نامه‌ها اختصاصاً به ترتیب توسط فقها و فلاسفه تحریر شده‌اند، اندرزنامه‌ها گاه توسط فقیه مثل **نصیحه الملوک**، گاه توسط دولتمرد، مثل **سیاستنامه**، و گاه توسط ارباب فلسفه مثل **اخلاق جلالی** تحریر و ارائه گردیده‌اند."^۳

طباطبایی در کتاب درآمدی فلسفی بر تاریخ اندیشه سیاسی در ایران، تقسیم روزنتال را می‌پذیرد، و به ترتیب فارابی، خواجه نظام الملک و خنجی را نمایندگان سه نحله فلسفه سیاسی، اندرزنامه نویسی و شریعت نامه نویسی معرفی می‌نماید. وی در بررسی "منحنی تحول اندیشه سیاسی غزالی" تحول اندیشه او از سیاست شرعی (شریعت نامه) به سیاست نامه را به بحث می‌گذارد.^۴ او در کتاب ابن خلدون و علوم اجتماعی قبول می‌کند که تمایز قطعی بین سه نوع دانش فوق صحیح نمی‌باشد، و برای اثبات این مطلب می‌نویسد ماوردی هم مثل غزالی نصیحه الملوک نوشت.^۵

فیرحی با توجه به نکات فوق از اندرزنامه نویسی به عنوان یک شاخه دانش سیاسی نفی استقلال می‌کند و پژوهش خود را بر دو شاخه فلسفه سیاسی و فقه سیاسی مبتنی می‌سازد.^۶ تفاوت برداشت رجایی و فیرحی در آن است که رجایی تقسیم سه گانه فوق را می‌پذیرد ولی توضیح می‌دهد که اندرزنامه استقلال ندارد. احتمالاً به نظر او این تقسیم‌بندی در فهم بهتر اندیشه سیاسی اسلامی می‌تواند کارایی داشته باشد. ولی فیرحی اساساً این تثلیث را رد می‌کند و به جای آن تقسیم ثنائی (فلسفه سیاسی و شریعت نامه نویسی) را جایگزین می‌نماید. البته رجایی در ادامه، تقسیم‌بندی جامع‌تری از انواع دانش‌های سیاسی ذکر می‌کند:

- ۱- شیوه فقهانی: در دو گروه شیعه و سنی،
 - ۲- شیوه ادبا (یا اندیشه اندرزنامه نویسان)، که بعد از فقها بیشترین تأثیر را در تاریخ سیاسی اسلام داشته‌اند،
 - ۳- شیوه تاریخی: همانند طبری و جوینی،^۷
 - ۴- شیوه عرفانی: کسانی که با سیاست کاری ندارند، ولی به هر حال بر سیاست مؤثر بوده‌اند، همانند حلاج و سهروردی، و بالاخره:
 - ۵- شیوه فلسفی: همانند شیوه فارابی و ابن سینا و ابن رشد.^۸
- در این تقسیم‌بندی، به نحوی لازم است علوم همانند سفرنامه نویسی و علم تفسیر و حدیث را نیز بگنجانیم. به هر حال رجایی به درستی اشاره می‌کند که این تقسیم‌بندی تا مرحله فروپاشی سیطره فرهنگ اسلامی کارآمدی داشت.

^۱ همان.

^۲ Rosenthal. Op.Cit.

^۳ فرهنگ رجایی. معرکه جهان بین‌ی‌ها: در خردورزی سیاسی و هویت ما ایرانیان (تهران: احیای کتاب، ۱۳۷۳) صص ۱۷-۱۸.

^۴ طباطبایی. درآمدی فلسفی بر تاریخ اندیشه سیاسی در ایران. پیشین، صص ۶-۲۹.

^۵ طباطبایی. ابن خلدون و علوم اجتماع. پیشین، ص ۲۵.

^۶ فیرحی. پیشین. صص ۲۷-۳۱.

^۷ البته طباطبایی در نقد عنایت می‌نویسد "شیوه تاریخی متعلق به متفکران معروف به مورخ" جریان مستقلی نیست؛ ابن

خلدون و علوم اجتماع. پیشین. ص ۲۶.

^۸ رجایی. پیشین. صص ۱۲۹-۱۳۰.

در پایان طبقه‌بندی روزنتال از دانشهای سیاسی اسلامی و نقدهای او لازم است به این سؤال پاسخ دهیم که چه نسبتی بین بحث طبقه‌بندی علوم سیاسی نزد متفکران دوره میانه و تقسیم سه گانه روزنتال وجود دارد.

برای پاسخ گفتن به سؤال فوق به این نکته اشاره می‌کنیم که طبقه‌بندی علوم می‌تواند بر اساس موضوع، روش یا غایت انجام شود. اگر در این بحث، موضوع- محور باشیم، طبقه‌بندی سه گانه روزنتال با تقسیم‌بندی دانشهای سیاسی نزد خواجه نصیر هم‌هنگی پیدا می‌کند. از دیدگاه خواجه یک نوع سیاست در علوم اوایل که فرا زمانی‌اند؛ نوع دوم در نوامیس (فقه)، و نوع سوم در آداب قرار می‌گرفت. این طبقه‌بندی هم‌هنگی کاملی با تثلیث روزنتال دارد؛ چرا که آن سه به ترتیب معادل فلسفه سیاسی، فقه سیاسی (با شریعت نامه نویسی) و اندرزنامه نویسی قرار می‌گیرد.

اگر معیار طبقه‌بندی علوم، روشن باشد؛ می‌توان گفت دو روش اصلی -روش عقلی و نقلی- روبروی یکدیگر صف آرایی می‌کنند. دو رشته علمی معروف در دانش سیاسی فلسفه سیاسی و فقه سیاسی‌اند. بر این اساس است که اندرزنامه نویسی اصالت خود را از دست می‌دهد و نقد داود فیرحی به تقسیم سه گانه مذکور معنا پیدا می‌کند.^۱ اگر ملاک، غایت باشد؛ اصولاً تقسیم دوگانه و سه گانه ضرورتی ندارد؛ چرا که غایت همه آنها یکی خواهد بود.

نتیجه

در پایان مقاله به جمع بندی و تحلیل برخی مسائل می‌پردازیم. بحث طبقه‌بندی علوم در جهان اسلام بیش از آن که به گرایش فقهی (شریعت نامه نویسی) هستند باشد، به گرایش فلسفه سیاسی و سلسله جنیان آن - ابونصر محمد فارابی- استناد دارد. از همین جا می‌توان نتیجه گرفت که مبحث فوق از اندیشه یونان باستان وام گرفته، و در جهان اسلام با توجه به گرایشهای علمی همانند اصول فقه، فقه و کلام تکمیل شده است.

در آغاز مقاله به این فرضیه اشاره کردیم که مهم‌ترین مسأله در تقسیم‌بندی دانش کلاسیک اسلامی، نسبت عقل و نقل است. آنچه فارابی را از غزالی و ماوردی و خنجی و خواجه نظام الملک جدا می‌کند، گرایش فلسفی و عقلی اوست. تقسیم‌بندی روزنتال نیز به این تقابل اشاره دارد. اگر تقسیم‌بندی علوم نزد فارابی و غزالی را با هم مقایسه نماییم، می‌بینیم عقل در فارابی مبنای همه چیز است، در حالی که در غزالی فلسفه اولی و فلسفه مدنی از تقسیمات علوم خارج شده است. فقه سیاسی در فارابی، در ذیل علوم بشری قرار می‌گرفت، در حالی که در غزالی، فلسفه سیاسی به چنین سرنوشتی دچار می‌شود. مباحث و موضع گیری‌های محتوایی اندیشمندان خواه ناخواه -به شکل مستقیم یا غیر مستقیم- خود را در مبحث طبقه‌بندی علوم نشان می‌دهد، تأیید این فرضیه را در شاخص‌ترین اندیشمندان سیاسی جهان اسلام به بحث گذاشتیم.

در این میان نکته مهم چگونگی جای‌گیری سیاست در طبقه‌بندی علوم، و همچنین زیر شاخه‌های سیاست می‌باشد. ارسطو سیاست را یکی از سه شاخه حکمت عملی قرار می‌داد. فارابی به عنوان بسط دهنده فلسفه یونان در عالم اسلام، تقسیم‌بندی ارسطو و افلاطون را در اندیشه اسلامی بومی کرد. او علم مدنی را به فلسفه مدنی و فقه مدنی تقسیم کرد، و چه بسا بتوان کلام مدنی (یا کلام سیاسی) را نیز به او منتسب نمود. از آنجا که مهم‌ترین معیار تقسیم‌بندی علوم در بین دانشمندان اسلامی، مبحث عقل و نقل بوده است، فارابی این محور مهم را به وسیله دو شاخه‌ای نمودن علم مدنی و مقایسه آنها با یکدیگر مورد توجه قرار داد.

تقسیم‌بندی علوم و جایگاه سیاست در این بین به وسیله فارابی، استخوان بندی و چارچوب اصلی خود را پیدا کرد. بنابراین دیگر اندیشمندان اسلامی یا در تأیید یا در نقد سخن وی، مباحث خود را ارائه نموده‌اند. در اینجا است که دو نحله فلاسفه (عقل محوران) و فقها (شریعت مداران) در مقابل هم صف آرایی می‌کنند. غزالی، به عنوان نماینده شریعت مداران با بی‌مهری تمام نسبت به فلسفه، اهتمام خود را بر علوم مبتنی بر شرع قرار می‌دهد. بنابراین فلسفه سیاسی و تفکر عقلانی نسبت به امور سیاسی جایگاه خاصی پیدا نمی‌کند.

به قول فرهنگ رجایی تقسیم‌بندی کلاسیک دانش‌های سیاسی، امروزه پاسخگو نیست.^۲ طبق قول احمد پاشا، بحث طبقه‌بندی علوم، امری زمانمند و مربوط به مقتضیات هر دوران است و نمی‌تواند نسخه‌ای برای همه زمانها و مکانها بیچد.^۳

^۱ داود فیرحی، پیشین.

^۲ رجایی، پیشین. صص ۱۳۱-۱۳۲.

^۳ پاشا، المصدر.

